

گپی صمیمانه با کارن همایونفر؛ موسیقیدان طرفدار پروپاقرص «عصر جدید» نبودم

کارن همایونفر، جزو موسیقین های مطرح ایران است که تا موسیقی بسیاری از آثار سینمایی و تلویزیونی را ساخته که هرکدام رنگ و لعاب خودش را دارد. او تا به امروز سه بار موفق به دریافت سیمرغ بلورین بهترین موسیقی متن جشنواره فیلم فجر و...



7

گزارشی از سرنوشت کامیون خوش رگاب و صاحب واقعی اش

دیدار دوباره با دلبر آهنی

بیش از تماشای سریال های «خوش رگاب» و «خوش غیرت» اصلا به ذهنتان هم خطور نمی کرد مرد بالگی که همسر دارد و پدر چند فرزند است، دل بسته یک کامیون نارنجی باشد اما این داستان واقعی است. یکی از اهالی جنوب تهران...



8

نکاتی درباره ادعاهای عوامل فیلم «برادران لیلیا» دن کیشوت های ایرانی

جشنواره فیلم کن این روزها به مهم ترین بحث و خبر سینمایی و هنری روز ایران و جهان تبدیل شده است. در ایران توجهات به این جشنواره به دلیل حضور همزمان یک فیلم تولید شده...

9

پشت پرده مردان بیوتی بلاگر



اگر در گذشته دامادها روز عروسی شان فقط به یک حمام و اصلاح و در نهایت یک ششوار مو بسنده می کردند، با تغییر سبک زندگی شاهد ظهور و بروز آرایش و لوازم آرایش مردانه هستیم! حالا برخی آقا دامادها هم درست شبیه...

14

گفت و گو با مهدی طالعی نیا نقاشی قهوه خانه های هنر مردمی در برابر نگارگری درباری

نقاشی قهوه خانه ای، نوعی نگارگری ایرانی است که فرهنگ و زندگی عاقه مردم را به تصویر می کشد و به وضوح گویای آمل، علائق و اعتقادات مذهبی و ملی طبقات پایین و متوسط جامعه است...

11

عصر جدید

ویژه فرهنگ - هنر رسانه - جامعه

یکشنبه ۸ اردیبهشت ۱۴۰۱ شماره ۶۲۲۴

داستان یک زندگی

رویای قدسی خانم

گزیده ای از کتاب الف لام خمینی نوشته هدایتا... بهبودی بخش دوم



خدیدجه / قدسی دوازده سال از آقا روح... کوچک تر بود. با این که پدرش خانه ای بزرگ، با اندرونی و بیرونی، در کوچه آقامیداسماعیل، در بازار قم، اجاره کرده، اسباب آسایش مخصوص / خانم مامانی، مادر بزرگش در تهران مانده، به قم نیامده بود. او از شش ماهگی همدم مهریانی خانم مخصوص شده بود. «من از طفولیت پیش مادر بزرگم، دختر میرزا هدایتا... و زن خازن الممالک که نامش خانم مخصوص بود، بزرگ شدم. او ثروتی سرشار [داشت] و دارای املاک فراوان و زندگانی قابل توجهی بود. زندگانی پرزرق و بریز و پرباش و ولخرجی های عجیب و غریب... داشت. کلفت های متعدد، نوکرهای فراوان و رعایای بی شماری که دست بسته در خدمت خانم مخصوص بودند.» قدسی در تهران ماند و در مدارس جدید درس خواند. غیر از آموزش درس تازه، معلم سرخانه هم داشت و زبان فرانسه می خواند. معلمه او یک زن زبان دان کلمبی بود که ماهی دو تومان حقوق می گرفت. دیگر آموزگار سرخانه، خیاطی مشهور بود که تعلیمات او موجب شد قدسی در دوازده

سالگی دوازده ای قابل شود. قدسی در این اوان سه چهار بار برای دیدن خانواده به قم رفت. شهر در چشمان جوان و نویسنده او، بی رخ و نما بود؛ پراز کوچه های باریک، پراز قبرستان، تصدیق کلاس ششم تازه گرفته بود که همراه خانم مخصوص به قم رفت. پدرش اصرار کرد چند ماهی بماند؛ هر چند ناراحت، اما ماند. پدر تمایلی به تحصیل دختر در دبیرستان نداشت؛ دبیرستانی که آموزگارش مرد باشد. قدسی به تهران بازگشت و در دبیرستان بدریه تا کلاس هشتم درس خواند. وقتی خبر خواستگاری طلبه ای از اهالی خمین را شنید، گفت: نه. «من در کتاب جغرافیا هم نام خمین را ندیده بودم، حق هم داشتم که نبینم، برای این که نام قصبه خمین را آن زمان در کتاب جغرافیا نمی آورده اند.» اما خواستگاری، آقا روح... با پس نکشید و در پاسخ به واکنش قلبش تا ده ماه بعد با وساطت سیداحمد لوسانی، برادر بزرگ سیدمحمدصادق، خواست خود را تکرار کرد. لوسانی مثل باندول میان تهران و قم می رفت و می آمد. پدر به پیوند دختر با آقا روح... راضی بود، اما رضایت دخترش را هم لازم می دانست. بار دینجیم خواستگاری بود که به سیداحمد لوسانی گفت: «من نمی توانم دخترم را بدهم. اختیارش دست خودش و مادر بزرگش است و ما برای مادر بزرگش احترام زیادی قائلم.» جواب «نه» همچنان ادامه داشت تا آن خواب هایی به سرغ قدسی آمد. خواب هایی که مقارومت او را در دست کرد؛ تا این که آن رویای آخر، در شبی که شاید شب تولد حضرت مهدی علیه السلام / ۱۵ شعبان بود، دست آویزی برای تکرار پاسخ های منفی به جا نگذاشت. خانه ای دید با حیاط کوچک و اتاق هایی چند، چیده شده دوران او سه مرد نشسته در یکی از اتاق ها. این سوی حیاط، خودش و پسرزنی ریزنقش در اتاقی دیگر بودند. از در شیشه دار اتاق، آن طرف را نگاه کرد. از بیرون پرسید: «اینها چه کسانی هستند؟... گفت: آن روهی روهی که عمامه مشکی دارد پیامبر است. آن مرد هم که مولوی سبزه دارد و یک کلاه قرمز که شال بند به آن بسته... امیرالمومنین است. این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و بیرون گفت که این امام حسن است... گفتم: ای وای! این پیامبر است؟ این امیرالمومنین است؟... شروع کردم به خوشحالی... پسرزنی گفت: تو که از اینها بدت می آید! گفتم: نه... من بدم نمی آید... من اینها را دوست دارم... پسرزنی [بار دیگر] گفت: تو که از اینها بدت می آید! از خواب پریدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شدم.

تلنگر

مضحکه شبه سلبریتی های وطنی

وقتی سازندگان «برادران لیلیا» ادای برادران مارکس را در می آورند!



صدافت رانیت کن

صدوق فرهنگیان بازگرداند؟!

باعرض پوزش از برادران مارکس

پیمان معادی از دیگر برادران مارکس (با عرض پوزش از آن کمدین های برجسته تاریخ سینما) صحنه نمایش کنفرانس مطبوعاتی فیلم برادران لیلیا فضای آن جلسه را با افاضات دیگری آلود و وضع امروز ایران را از جنگ بدتر دانست. معادی که با نوشتن فیلمنامه های سوپیر فیلمفارسی کما، آواز قو، عطش، شام عروسی و... با وساطت فیلمفارسی سازان قهار، وارد این سینما شد، فراموش کرده که در همین شرایط بدتر از جنگ، به رغم قدرت نوشتاری ضعیف در فیلمنامه نویسی و بازی های ضعیف تر اما در طی ۲۰ سال، ۲۵ فیلم از همین دست را نوشته یا بازی کرده و دو سه تا را هم کارگردانی کرده است. فیلم هایی که اغلب توسط نهادها و ارگان های دولتی تولید یا حمایت شدند و از همین رو بارها نامزد دریافت جوایز دولتی از جمله در جشنواره فیلم فجر شد و در سی وهشتمین دوره آن، با وجود ادعای تحریم جشنواره و به رغم بازی بسیار سطحی و بی رفق در فیلم «درخت گردو» اما سیمرغ بلورین آن را دریافت کرد.

عرض چند سال این فیلم ها را ساخته و جشنواره فیلم فجر نیز با پایمال کردن حق بسیاری از آثار دیگر بخش مسابقه، سخاوتمندانه در یک رکورد بی سابقه ۱۱ جایزه به فیلم اولش بدهد (به رغم اشکالات بسیار آن که برخی آن را نوعی رانت دولتی برایش دانستند) و برای فیلم بعدی اش هم که نیروی انتظامی در تولیدش شریک بود، نامزد دریافت ۱۱ جایزه دیگر از پرحرف ترین این برادران معمول است، طبق معمول یک سری حرف های بی ربط می زند، چیکو که اصلا حرف زدن بلد نیست، برخی جملات گروچو را تکرار می کند و هارپو که اساسا لال است، فقط آب می خورد که گویا می خواهد صدای خود را صاف کند و آن قدر آب می خورد که گرمش به هم خورده و مراسم را به افتضاح می کشاند. این قضیه بی شباهت به ماجرای سازندگان و دست اندکاران فیلم «برادران لیلیا» در جشنواره کن امسال نبود که گویا تلاش داشتند مثل برادران مارکس، خود را به جای دیگرانی که واقعا به لحاظ فرهنگی و سبک زندگی با آنها متفاوت هستند، جا بزنند که البته به هیچ ضرب و زوری هم باور پذیر نبودند.

ادعاهای عجیب و غریب

چه زمانی که با لباس های اجق و جق (که حتی صدای طرفداران شان را هم درآورد) بر روی فرش قرمز دلفک بازی درآورده و سعی داشتند ادای سلبریتی های اروپایی و آمریکایی را درآورند و وقتی کسی آنها را چندان جدی نگرفت در کنفرانس مطبوعاتی فیلم تلاش کردند همه کمبودها و نقاب های و آماتوربازی های فیلم شان را با بیان حرف های فرامتنی و مورد علاقه دست اندکاران جشنواره اروپایان آنها، به نحوی جبران کنند. کارگردان فیلم که با بی اعتنایی منتقدان فرانسوی نسبت به فیلمش و دریافت کمترین ستاره از آنها و همچنین گرفتن درجه متوسط از منتقدان مجله اسکرین مواجه شده بود، از «شرایط سخت و طاقت فرسای» فیلمسازی در ایران گفت ولی حاضران در جلسه، در شگفت از ۲۳ ساله بودن روستایی و به دست آوردن موقعیت ساخت سه فیلم پر هزینه، از کسالت بار و بی خاصیت بودن ۴۰ دقیقه اول فیلم برادران لیلیا گفتند که فیلم را بی جهت طولانی کرده و آن را به ۳ ساعت نزدیک ساخته بود. همان ۴۰ دقیقه اضافی که در فیلم قبلی روستایی یعنی «متری شیش و نیم» و فیلم قبل ترش، «ابد و یک روز» هم وجود داشت و نشان از خام دستی و آماتوری این فیلمساز در کارگردانی آثارش دارد. اما چگونه می شود در شرایط سخت و طاقت فرسای مورد نظر سعید روستایی، او به راحتی موفق شود در

